

راهنمای اشتراک

۱. وجه اشتراک را به حساب جاری ۱۱۷۸ بانک ملی شعبه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) (کد ۲۷۲۳) (قابل پرداخت در سراسر کشور) واریز و اصل فیش بانکی یا تصویر آن را همراه برگ اشتراک و مشخصات کامل خود به نشانی دفتر مجله ارسال کنید.
 ۲. بهای اشتراک سالانه داخل کشور ۴۰۰۰ تومان و تک شماره ۴۰۰ تومان می‌باشد.
 ۳. در صورت تغییر نشانی، مجله را از آدرس جدیدتان مطلع سازید.
 ۴. در کلیه مکاتبات خود، شماره اشتراک‌تان را نیز ذکر کنید.
- توجه: در صورت افزایش نرخ مجله، مبلغ مزبور از موجودی شما کسر می‌شود.

نشانی مجله: قم بلوار امین/ ۲۰ متری گلستان/ کوچه شماره ۲/ پلاک ۱۱، صندوق پستی ۳۷۱۶۵/۱۵۴ - تلفن: ۰۲۵۱ - ۲۹۳۶۰۴۰ - ۲۹۳۴۴۸۳

برگه درخواست اشتراک مجله دیدار آشنا

این جانب	سطح تحصیلات	مشتربان حقیقی حقوقی	به نشانی ذیل، متقاضی دریافت مجله می‌باشم:
شهرستان	خیابان	پلاک	صندوق پستی
لطفاً از شماره	تا	مجله را به نشانی فوق ارسال نمایید. در ضمن، فیش بانکی به شماره	به مبلغ
		ریال به پیوست ارسال می‌گردد.	تلفن

امضاء

تاریخ

محریرین و نویسندگان

در انتظار دیدار یار

حمید جباری راد

هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود
هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود
حافظ شیرازی

حالا که از روزهای کودکی یاد می‌کنم و از معصومیت از دست رفته‌ام، پر از حسرت می‌شوم؛ آن دنیای ناب و بی‌غل و غش کجا و این جهان خونخوار و آدمیان ملیس به ظاهر و دل در گرو ماده داده کجا؟! حالا که در هوای خرداد قدم می‌زنم یاد می‌آید از برق چشمان آهنگین و پرجذبه‌ای که ما را می‌کوب می‌کرد در خود، خود که نه، در خود او و از او به سوی او همانند شیشه‌ای که نور را انعکاس می‌دهد. آن قدر آن سیما و قد و قامت رعنا براریم دوست داشتی و پر از مهر و محبت بود که آن را با هیچ تصویر دیگری معاوضه نمی‌کردم. روزگار عجیب و غریبی بود، هرچا تصویر تازه‌ای از او می‌دیدم، می‌ایستادم و جذب مغناطیس چشمان و سیمای منور او می‌شدم. همیشه آرزوی دیدارش را داشتم و با تمنا و خواهش‌های کودکانه از پدر و مادرم می‌خواستم که مرا به جماران و منزلگه دوست ببرند، تا سیمای نور را از نزدیک بنگرم تا اندکی شعاع آن چهره مشعشع بر من بتابد و وصال رخ یار حاصل شود، اما روزهای این روزگار با حسرت و سوزی در دل و روحم و با شور و آمیدی در دیدگانم می‌گذشتند و من هم‌چنان در انتظار رؤیت خورشید بودم. آن روزها همه شب و همه روز به خود وعده دیدار می‌دادم و به این امید و با آن یاد می‌ختم و بر می‌خیزدم.

بهار ۶۸ که آمد، شش سالم بود. آلبومی از تصاویر او ساخته بودم و هر روز اندکی از اندوه دوری و فراق آن عزیز را ورق می‌زدم تا آن‌که خرداد فتح و خون رسید، و من از یار بی‌خبر شده بودم و سیمای او را در سیمای شیشه‌ای نمی‌دیدم و دلمرده و پژمرده از این کسوف خورشید.

درست خاطرمد هست آن شب را که شنیدم یار در بستر دیدار و پرواز، و عاشقان با دعای طلب و نیاز و راز در صدد استرداد و بقای دلدارند؛ ولی تقدیر حق ناشکستی و لایتغیر است و او باید می‌رفت همان گونه که آمده بود. صیحه‌گاهان صوت آهنگین و دلنشین کلام کریم از همه جا در گوش زمان و مکان پیچیده بود و بعد انفجار دل و جان با: «انا لله و انا الیه راجعون. روح بلند و ملکوتی...». گویا زلزله‌ای در عالم به پاخاست. قیامتی بر پا شد، درونم انجمادی پولادین و تجزیه‌ناپذیر تشکیل یافت. در خاطرمد نمی‌گنجید که آن نور پرفروغ ایمان و عشق، آن احیاگر اسلام ناب، آن مبشر انقلاب از مردمان این روزگاران هجرت کرده باشد. آخر این چه سودا بود با من، آن هم در آن دقایق، بعد از روزها و سال‌ها که دیدار او را انتظار می‌کشیدم، امروز بعد از سال‌ها هرگاه که با یاد آن لحظه‌ها سرشار می‌شوم با اندوه می‌گویم:

شریتی از لب لعلش نجشیدیم و برقت
روی مه پیکر او سیر ندیدیم و برقت
خواجه حافظ شیرازی